

نافذ بودن وصیت، جهت استفاده بهینه از اعضای بدن موصی از دیدگاه فقه اسلامی^۱

سید محمد شفیعی مازندرانی*

چکیده

انسان مملوک خداست و طبق اجازه‌ی اوست که هرکس مالک خود و اعمال خود می‌باشد و اختیار تصمیم‌گیری راجع به اعضاء بدن خود تا آنجا که زندگیش به خطر نیفتد را دارد. همچنین اختیار وصیت کردن راجع به این که پس از فوت او با اموال و متعلقات او چه معامله‌ای شود، حق هرکسی است و از آن جمله است اختیار وصیت او راجع به استفاده یا عدم استفاده از اعضای بدن او در صورت وقوع مرگ (چه مرگ طبیعی و چه مرگ مغزی). در این تحقیق محقق شد که استفاده بهینه از اعضای بدن میت در صورت وقوع مرگ مغزی بلامانع است و اگر وصیت صورت نگیرد ولی اولیاء میت اجازه دهند باز هم استفاده از اعضاء بدن میت جایز است و به طور کلی در این تحقیق به اثبات رسید که استفاده از اعضاء بدن، میت جهت حل مشکل انسان مسلمان زنده دیگر بلا اشکال است.

کلید واژه‌ها: وصیت، مرگ مغزی، مرگ طبیعی، مخالف، موافق، ولی میت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- تاریخ وصول: ۹۱/۳/۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۱/۱۶

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم mshafei@qom-iau.ac.ir

۱- مقدمه

روزگار ما که روزگار علم و توسعه علمی است، موضوعات بسیاری از احکام فقهی عوض شده است. از جمله خون مالیت نداشت، اعضاء بدن آدمی مالیت نداشت و ... لذا خرید و فروش و اخذ بهاء در برابر آنها حرام بود. امروز با پیشرفت دانش، هزاران آثار مثبت وجود خون و هزاران نوع استفاده بهینه از اعضاء بدن آدمی جهت نجات نیازمندان، آن‌ها را در ردیف بهترین ثروت آدمی پدیدار ساخته و عقلای عالم آنها را نه تنها مال می‌دانند بلکه بهترین مال می‌دانند آیا می‌توان گفت خرید و فروش آنها حرام است؟ و آیا می‌توان پذیرفت کسی که با صلاح‌دید خود، وصیت می‌کند اعضاء بدنش را پس از مرگ او، بویژه مرگ مغزی در اختیار نیازمندان مسلمان قرار دهند این وصیت، نافذ نیست؟ به هر صورت این مسأله موافقان و مخالفانی از دیدگاه فقهی دارد که در این مقاله بدان می‌پردازیم و به دیدگاه مخالفان ارجح نهاده به پاسخ آنها و به رد شبهات مربوطه نیز همت می‌گماریم.

۲- انواع مرگ

۲-۱- مرگ طبیعی

مرگ طبیعی همان است که واقعاً روح، از بدن جدا گشته است به قول قرآن این گونه از موت در برابر حیات قرار دارد.

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا). [ملک، ۱۲]؛ خدایی که مرگ و حیات را مقرر داشت تا شما را از این راه بیازماید.

(كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ). [بقره، ۲۸]

(اللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ). [آل عمران، آیه ۱۵۶]؛ شما زنده نبودید (در دنیا نبودید) ولی خدا شما را حیات بخشید و پس از طی مراحل زندگی دنیوی می‌میراند و بعداً (در آغاز قیام قیامت) زنده می‌گرداند. ... این آیات نشان می‌دهند موت از جمله مفاهیمی است که در برابر معنای حیات قرار دارد.

حقیقت مرگ در قرآن کریم با عنوان توفی [سجده، ۱۱؛ انفال، ۵۰] یاد شده است و آن عبارت است از «اخذ تام و جدایی کامل روح (نفس) از بدن [زمر، ۴۲]. بنابراین مرگ هنگامی به وقوع می‌پیوندد که جدایی روح (نفس) از بدن، به نحو بازگشت ناپذیر و دائم رخ دهد؛ بدین معنا که برای همیشه اتصال روح با بدن که به صورت تدبیر و تصرف روح در بدن بوده است قطع شود (طباطبایی، ۱۴۰۲، ۱۴، ۲۸۶).

در آیات فوق از حقیقت مرگ تعبیر به «توفی» شده که به معنی بازگرفتن و دریافت روح از تن به وسیله فرشتگان است.

در حال حاضر تنها عضو قابل پیوند از مردگان طبیعی، قرنیه چشم (حمید سلطان علیان، مجله علمی پزشکی قانونی، سال دوم، شماره هشتم، ۴۸) است، زیرا عملیات مرگ در مردگان طبیعی به سرعت پیش می‌رود و موجب اختلالات اعضاء و نسوج و سلول‌ها می‌گردد در نتیجه مرگ کامل بدن حاصل می‌شود.

۲-۲- مرگ مغزی

مرگ مغزی به از بین رفتن کامل و غیر بازگشت تمام عملکردهای ساقه مغز و قشر مغز اطلاق می‌شود (همان، ۴۸).

تشخیص و اعلام مرگ مغزی از دو جهت حائز اهمیت است؛

اولاً: از نظر علم طب، مرگ مغزی برابر با فوت بیمار باشد.

ثانیاً: از اندام‌های بیمار که دچار مرگ مغزی شده است می‌توان جهت پیوند اعضا (پیوندهای مهمی از جمله پیوند قلب، کلیه، کبد و ...) استفاده کرد.

۳- شرایط احراز مرگ مغزی

۱- برای احراز شرایط بالینی مرگ مغزی، فرد باید در اغمای کامل باشد، یعنی اینکه چشمانش بسته باشد، هیچ حرکت ارادی نداشته باشد و به هیچ تحرک دردناکی هم پاسخ ندهد.

۲- تنفس او کاملاً قطع شده باشد و فقط به وسیله دستگاه تنفسی بیمار برقرار باشد.

۳- در صورتی که تمامی بازتاب‌های مغز نظیر بازتاب نور مردمک، بازتاب قرنیه، بازتاب گردش سر و چشم، بازتاب چشمی، بازتاب سرفه، بازتاب تهوع و استفراغ از بین رفته باشد.

اگر شرایط فوق احراز گردد مرگ مغزی از نظر بالینی قطعی شده است ولی برای اطمینان خاطر و

تأیید نهایی بهتر است از کارهای پاراکلینکی هم استفاده شود (حسین‌زاده، ۱۳۷۹، ۷۹/۹/۱۹، ۱).

امروزه در بسیاری از کشورها و از جمله ایران مسأله مرگ مغزی پذیرفته شده است و این کشورها به

جامعه پزشکی خود با وضع قوانین خاص این اجازه را داده‌اند که در مواقع لزوم و پس از اثبات مرگ مغزی

به وسیله تیم پزشکی متخصص و واجد شرایط دست به عمل خدایسندانه پیوند بزنند (همان ۷۹).

۴- نافذ بودن وصیت جهت استفاده از اعضای بدن او پس از مرگ

راجع به حکم اولیه وصیت، کسی راجع به اجازه‌ی استفاده از اجزاء بدن او در روزگار پس از فوتش و یا عناوین دیگر به دیگران، نظرات متفاوتی وجود دارد، به طور کلی برخی فقها قائل به نفوذ چنین وصیتی هستند و برخی دیگر آن را نافذ نمی‌دانند و بعضی قائل به تفصیل‌اند.

۵- نفوذ وصیت

صاحب نظران می‌گویند: در صورتی که صاحب عضو با اذن و وصیت خود، رضایت قطع عضو خود را اظهار کند، چون با وجود این رضایت، عنوان هتک حرمت و استخفاف به میت صدق نمی‌کند پس چنین وصیتی صحیح و نافذ خواهد بود (مومن قمی، بی‌تا، ۱۳۷؛ محسنی، بی‌تا، ۱۷۷ و ۱۷۸).
از آنجا که وصیت یک حق است و چنان‌که در روایت صحیح محمدبن مسلم از امام صادق (ع) بدان اشاره شده است:

«الوصیه الحق، وقد اوصی رسول الله فینبغی للمسلم ان یوصی؛ وصیت یک حق است و رسول خدا (ص) وصیت کرد، پس برای فرد مسلمان شایسته است که وصیت کند» (حر عاملی، ۱۴۱۴، ۱۳، ۱، ۱، ۳۵۱).

وصیت ادامه اختیارات انسان در زمان حیات است، در واقع وصیت اتصالی است میان قبل و بعد از مرگ، بنابراین دایره وصیت انسان تمامی مسائل حقوقی است که شرعاً برای شخص در زمان حیاتش ثابت است و می‌خواهد در بعد از مرگش نیز به آن عمل شود.

البته حدیث فوق عمومیتی وسیع دارد و همه‌گونه وصیت راجع به اموال و اعضاء بدن را شامل می‌گردد همچنان‌آیه قرآن راجع به وصیت همین عمومیت را دارد و از آنجا که انسان در زمان زندگی حق دارد عضوی از بدن خود را به منظور پیوند، به انسان دیگری واگذار نماید، می‌تواند بدان وصیت کند. وانگهی مانع اضرار به نفس هم برای بعد از مرگ وجود ندارد.

آیت‌الله‌العظمی خویی با استناد به این‌که دلیل حرمت قطع عضو میت هتک و بی‌احترامی به اوست و با وجود وصیت، هتک حرمت محقق نمی‌شود، چنین وصیتی را جایز دانسته‌اند (خویی، ۷۰).

فقیه معاصر، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای نیز معتقدند: استفاده از بعضی از اعضای بدن میت، جهت پیوند به بدن انسان زنده اگر مثله کردن بدن میت صدق نکند، اشکال ندارد و احوط، اذن گرفتن از میت قبل از فوت یا اذن گرفتن از اولیای میت است (روحانی، بی‌تا، ۱۴۵).

آیت‌الله العظمی ناصر مکارم شیرازی نیز چنین وصیتی را در صورتی که موجب نجات یا درمان بیماری مهم بشود، نافذ و جایز دانسته‌اند و بسیاری از فقهای معاصر آن را جایز می‌دانند و حکم به جواز وصیت داده‌اند (دیدگاه‌های فقهی، بی‌تا، ۸۰).

چنان که صافی گلپایگانی، وصیت شخص را مجوز قطع نمی‌دانند، مگر اینکه حفظ نفس محترمی متوقف بر این کار باشد (روحانی، بی‌تا، ۵۳، ۱۵۴). چنان که آیات عظام بهجت و فاضل لنکرانی صحت وصیت را مشروط به توقف حفظ جان مسلمان بر این عمل و نبود امکان جانشینی آن از غیر مسلمان دانسته‌اند (مرکز تحقیقات قوه قضائیه، بی‌تا، ۲، ۸۳ - ۸۰) آیت‌الله العظمی سید علی حسینی سیستانی در صورت توقف حفظ جان مسلمان بر آن، وصیت را صحیح دانسته‌اند، اما در غیر آن، صحت وصیت و جواز آن را مشکل می‌دانند (سیستانی، بی‌تا، ۱، ۴۶۰).

در احادیث آمده است که امام صادق (ع) فرمود:

«کمرسله ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله: قال یصلی علی الجنازه اولی الناس بهاء او یامر من یحب؛ (جامع الاحادیث شیعه ۳، ۲۸۳؛ کافی، ۱۳۸۸، ۳، ۱۷۷).

امام (ع) فرمودند نزدیک‌ترین فرد به میت بر او نماز می‌خواند یا کسی که «ولی» میت به او دستور اقامه نماز می‌دهد». این حدیث نشانگر مؤثر بودن رضایت اولیای میت نیز هست. در حدیثی دیگر آمده است: «یغسل المیت اولی الناس به، او من یامرہ الولی بذلک» (حر عاملی، ۱۴۴۴، ۲، ۷۱۸)؛ کسی میت را غسل می‌کند که ولی او به حساب می‌آید یا کسی بدان اقدام می‌کند که ولی میت وی را دعوت کرده باشد. آیت‌الله العظمی خامنه‌ای: استفاده بعضی از اعضای بدن میت، جهت پیوند به بدن انسان زنده، اگر مستلزم مثله کردن بدن میت نباشد، اشکال ندارد و احوط، استیذان از میت پیش از فوتش با استیذان از اولیای میت است، مگر آن که حفظ جان انسان زنده متوقف بر آن باشد و استیذان از میت یا اولیای او مشکل باشد (روحانی، بی‌تا، سؤال ۱، ۱۴۵) بنابراین همچنین آنجا که میت اجازه برداشت اعضای خود را در جهت پیوند نداده باشد، اولیای میت می‌تواند اجازه این کار را در صورت نبود تحقق مثله و هتک میت بدهد و برداشت اعضا مانعی ندارد (روحانی، بی‌تا، ۳۸۹۶).

در قرآن کریم آمده است: (وَ مَنْ قُتِلَ مُظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا) (اسراء، آیه ۳۳).

«کسی که خون مظلومی را به ناحق می‌ریزد، ما به ولی او تسلط بر قاتل دادیم، پس او در مقام انتقام از میت در قتل و خونریزی اسراف نکند (بیش از حدّ شرعی لازم اقدام نکند) که او مؤید و منصور خواهد بود».

۶- دیدگاه مختار

به نظر می‌رسد که ادله لازم جهت اثبات جواز وصیت راجع به استفاده بهینه از اعضای بدن او بویژه آنجا که خود میت از راه وصیت اذن لازم را داده باشد. در اختیار است ولی آنچه مهم‌تر به نظر می‌رسد مسأله اثبات جواز اصل پیوند اعضاء است که اگر اصل جواز پیوند اعضا اثبات گردد جواز وصیت راجع به قطع اعضا در روزگار پس از موت و پیوند آن به بدن کسی که نیازمند است خیلی بهتر قابل اثبات خواهد بود.

پیشاپیش، توجه به این نکته ضروری است که نیاز به توجه به احکام پیوند اعضا در گذشته مطرح نبوده از این جهت احادیث و روایات صریح و روشن مخصوص این باب در اختیار نیست و ناچار باید از ادله عقلی متناسب یا از کلیات باب یا از اصطیاد با تنقیح مناط استفاده کنیم.

جهت اثبات جواز پیوند اعضاء ادله مختلفی را می‌توان مورد توجه خویش قرار داد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱- آیات: آیه شریفه (مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا) (مائده، آیه ۳۲).

از جمله دلایلی که می‌توان در اثبات جواز پیوند اعضاء به آن استدلال نمود دلیل احیا و نجات نفوس محترم از مرگ و هلاکت است بر این اساس خداوند بزرگ حیات بخشیدن را به کسی از راه دادن عضوی به او که بیمار بوده و نیازمند به اعضاء بدن میت است تا بتواند ادامه حیات بدهد همانند حیات بخشیدن به همه مردم دانسته است و مفسران یکی از مصادیق احیای نفس را نجات از مرگ (اموری نظیر نجات از غرق شدن یا آتش سوزی و ...) ذکر کرده‌اند (علامه طبرسی، ۵۴۸، ۲، ۱۸۶؛ حسینی بحرانی، ۱۱۰۷، ۱، ۴۶۳).

مرحوم علامه طباطبایی فرموده‌اند: مراد از احیا آن چیزی است که در عرف احیا (نجات دادن) شمرده می‌شود نظیر نجات غریق و آزادکردن اسیر و هدایت به سوی حق (طباطبایی، ۱۴۰۲، ۵، ۳۱۷).
به نظر می‌رسد عضوی از بدن را به فرد دیگر دادن و او را از مرگ نجات دادن نیز می‌تواند از مصادیق آیه فوق باشد.

در روزگار ما خون دادن یک امر رایج عقلایی است و اگر کسی خون دادن را طبق وصیت خود به روزگار پس از فوت خود موکول کند مسلماً امر پسندیده‌ای خواهد که نوعی احیاء کردن جانی است که نیازمند به خون است و هدیه اعضاء بدن نیز واقعاً مایه احیاء بیمارانی است که نیازمند به اعضاء هستند.

۷- سنت

جهت اثبات جواز پیوند راجع به استفاده از اعضای بدن کسی که دچار مرگ مغزی شده است توجه به حدیث زیر کافی است:

شیخ طوسی از اسحاق بن عمار از امام باقر(ع) نقل می‌کند که: «ان رجلا قطع من بعض اذن رجل شیئا فرغ ذلک الی علی فاخذ ما قطع من اذنه فرده علی اذنه بدمه، فالتحمت و برئت. فعاد الاخر الی علی فاستفاده فامر بها فقطعت ثانیه، و امر بها فدفنت و قال انما یکون القصاص من اجل الشین؛ (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ۱۰، ۲۷۹، شماره ۱۰۹۳).

مردی بخشی از گوش فردی را برید. شخصی که گوشش بریده شده بود نزد امیرالمؤمنین(ع) دادخواهی برده، تقاضای قصاص او را کرد. امیرالمؤمنین نیز گوش آن شخص جانی را به عنوان قصاص قطع کرد.

فرد جانی که گوشش به خاطر قصاص قطع شده بود بخش قطع شده را به جای اول خود چسبانید و پس از مدتی التیام یافته به حال عادی برگشت. فرد اول که گوشش توسط آن فرد جانی قبلاً بریده شده بود دوباره نزد امیرالمؤمنین(ع) آمده تقاضای قطع مجدد گوش آن فرد جانی را کرد، در این رابطه آن حضرت، آن جانی را طلبید (دوباره) گوشش را برید و دفن کرد، سپس فرمود: قصاص به ازای نقص و عیب است که توسط شما در طرف ایجاد شده و الان که طرف آمده و شکایت خود را پی‌گیری کرد باید در شما نیز همان نقص و عیب پدیدار شود تا قصاص صدق کند».

از این حدیث (که راجع به پیوند عضو قطع شده از بدن کسی به بدن خود اوست نه به بدن دیگران)، اصل جواز پیوند اعضاء استفاده می‌شود. لذا امام اصل پیوند زدن را مورد اشکال قرار نداد و بلکه قصاص را در مقابل وجود نقص در فرد ناقص لازم دانست و اشاره کرد که چون گوش او ناقص مانده است گوش شما نیز باید ناقص بماند.

در صحیح‌ه علی بن یقین آمده است:

«سالت ابا الحسن موسی عن المرأة تموت و ولدها فی بطنها یتحرک قال یشق عن الولد؛ (وسایل الشیعه، ۱۴۱۴، ۲، ابواب الاحتضار، باب ۴۶، ۱، ۲۴۸).

از امام کاظم (ع) سؤال کردم که زنی از دنیا رفت و فرزندش در شکم او تکان می‌خورد، (زننده است) امام فرمود: برای نجات فرزند، شکم زن شکافته شود». از این حدیث استفاده می‌شود که شکافتن بدن میت در صورت ضرورت اشکالی ندارد و مثله و یکی از اسباب بخطر افتادن دست میت بحساب نمی‌آید.

- در خبر مرسله ابن ابی عمیر می‌خوانیم:

«عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله فی المرأه تموت و یتحرک الولد فی بطنها ایشق بطنها و یُخرَجُ الولد؟ قال: فقال نعم و یخاط بطنها؛

از امام صادق (ع) سؤال شد درباره زنی که می‌میرد و فرزندش در شکمش تکان می‌خورد آیا شکم زن شکافته و فرزند خارج می‌شود؟ حضرت فرمود: بله و سپس شکم دوخته می‌شود». مرحوم علامه حلی به استناد این روایات جواز شکافتن شکم مادر را برای نجات فرزند به فقهای امامیه نسبت داده است (علامه حلی، بی‌تا، ۱، ۴۰) گرچه این احادیث مربوط به مورد خاص‌اند لکن بطور کلی مذاق شرع این است که اعمالی علیه بدن میت جهت استفاده بهینه از آن جایز است و از عمل اصحاب به این گونه می‌توان جواز، بلکه وجوب قطع عضو بدن مردگان را به منظور پیوند و نجات جان بیماران مسلمان استفاده کرد. زیرا دلیل لزوم شکافتن بدن ما در حفظ جان فرزند است و حفظ دیگر فرد باعث شد تا شکافتن بدن میت مجاز شود. حفظ جان فرد دیگر که می‌تواند موجب جواز یا وجوب شکافتن شود یا موجب قطع عضو از اعضای پیکر میت در جهت تأمین تداوم حیات فردی دیگر نمی‌شود؟

۸- حکم عقل

حکم عقل: از نظر عقل و سیره عقل مندان فراهم آوردن زمینه تداوم حیات و استفاده بهینه از زندگی مورد تأیید و تأکید است. بر اساس قاعده تلازم عقل و شرح حفظ جان انسانی که در حال مرگ است واجب می‌باشد و پیوند عضو به منظور نجات جان یک مسلمان لازم و واجب است. چون شرع اهتمام خاصی نسبت به حیات و سلامت انسان‌ها دارد در احکام فقهی در موارد متعدد هرکجا زندگی و حیات نفس، موضوع سلامت فرد و به مخاطره افتادن آن مطرح می‌شود، اولین و مهم‌ترین مسأله‌ای که سایر مسایل و احکام فقهی بر آن اساس و به دنبال آن مطرح می‌شود، مسأله وجوب حفظ حیات و سلامتی فرد به عنوان اهم واجبات است. به طوری که همواره در تراحم آن با سایر موارد تقدم و اولویت با آن است (کلما حکم به العقل حکم به الشرع)(خراسانی، ۱۴۰۹، ۳۹۰).

۹- قاعده تراحم

قاعده تراحم نیز که یک دلیل عقلی است مسأله جواز پیوند اعضاء را تأیید می‌گوید. تراحم، عبارت است از تعارض دو حکم شرعی جعل شده از سوی شارع مقدس با تحقق ملاک هر دو حکم در مقابل امثال و عمل، با این بیان که غالباً هیچ مانعی از فعلیت یافتن هر دو حکم وجود ندارد، مگر عجز مکلف از امثال هر دو حکم(حلی، تذکره الفقهاء، ۱، ۴۰)، تراحم دارای اقسامی است، یکی از اقسام تراحم بین مقدمه و ذی المقدمه است، در مواردی که فعل حرامی مقدمه عمل واجبی باشد یا عمل به امر واجبی مستلزم عمل حرامی باشد، مانند موضوع مورد بحث ما، از یک سو می‌بینیم مسلمان مؤمنی که از نارسایی مثلاً: قلبی رنج می‌برد، و در آستانه مرگ است و نجات جان این مسلمان بر ما واجب است و تنها راه نجات جان این مسلمان برداشت قلب از بدن مرده مسلمان در دسترس ماست، از سوی دیگر می‌دانیم قطع اعضای مردگان مسلمان مغایر با حفظ حرمت مسلمان و در حکم مثله بوده و حرام است با مراجعه به مرجحات باب تراحم به این نتیجه می‌رسیم که آن حکمی که اهمیتش بیشتر است، بر حکم دیگر مقدم است و حفظ جان آدم مسلمان از اهم واجبات است و خداوند در قرآن مجید در اهمیت آن فرموده است: (وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا) (مائده، ۳۲).

«هرکس یک انسان را زنده کند گویا همه انسان‌ها را زنده کرده است».

بنابراین مسأله جواز پیوند و استفاده از اعضای بدن میت به مرگ مغزی اشکالی ندارد بلکه گاهی ارجح و گاهی واجب است.

برخی از فقهای شیعه و سنی عقیده دارند، بهره‌وری و خرید و فروش اعضای بدن میت جایز نیست، زیرا این اعضا «میته» و «مردار» هستند در قرآن می‌خوانیم: (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ) (بقره، ۱۷۳) و (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ) (مائده، ۵) بنابراین اعضاء بدن انسان قابل خرید و فروش نیست بخاطر آن که وقتی از اندام آدمی جدا شد «میته» بحساب می‌آید و یکی از موارد خرید و فروش ممنوعه در فرهنگ اسلامی، میته است.

جواب: استفاده نامشروع از میته جمله از خوردن میته نهی شده است، نه هرگونه استفاده مشروع و عقلایی و خرید و فروش عقل پسند.

بنابراین در اینجا سخن از اکل و شرب نیست سخن از هدیه عضوی از اعضاء بدن میت به یک نیازمند است یا فروش آن که مبنای عقلایی دارد بویژه که جان انسانی حفظ می‌کند پس مسأله مورد نظر را باید از آنچه که اکل میته بدان صدق می‌کند یا فروش اشیاء حرام بدان صدق می‌کند جدا دانست.

همچنین در قرآن می‌خوانیم: (وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ) (بقره، ۱۸۸).

اعضای بدن میت و مردار نجس است و منفعت حلال نداشته باشد، مالیت ندارد و نمی‌تواند مورد معامله واقع شود.

پاسخ: مراد از آیه شریفه (وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ) «ولا تاكل بعضكم مال بعض (بالباطل) بالوجه الذی لم یبحه الله ولم یشرعه» (زمخشری، ۵۲۸، ۱، ۲۳۳).

مال دیگران را به حرام نخورید.

اعضا بدن میت در باب مرگ مغزی دارای منافع حلال عقلایی هستند و خرید و فروش آنها نیز جایز است و ادله حرمت بهره‌وری و فروش مردار، ناظر بر مواردی است که هیچ منفعت و استفاده متعارف عقلایی حلالی نداشته باشد، اما در جایی که اعضای قطع شده انسان با تحقق شرایطی که این اعضا را برای پیوند و کشت در بدن بیماران نیازمند مهیا سازد مالیت و ارزش حیاتی و فوق العاده ای دارد.

روایت معروف به حسنه جمیل از امام صادق (ع) نقل شده است که آن حضرت فرمودند: «قطع رأس المیت اشد من قطع رأس الحی؛ (عاملی، ۱۴۱۴، ۱۹، ۲۴۹، ۱) بریدن سر مرده شدیدتر از قطع سر زنده است».

در روایت ابن ابی عمیر از جمیل از صفوان آمده است:

«قال ابو عبدالله(ع) ابی الله ان یظن بالمومن لا خیراً و کسرک عظامه حیا ومیتا سواء(همان، باب تحریم جنایت علی المومن، ۲۵۱).

امام صادق(ع) فرمود: خدا ابا دارد از این که نسبت به مؤمن، گمانی جز گمان خیر برده شود و شکستن استخوان مؤمن در زمان زندگی و پس از مرگ او یکسان است.»

همچنین در صحیحہ عبدالله بن سنان به سند صدوق از امام صادق(ع) آمده است:

«فی رجل قطع راس المیت؟ قال(ع): علیه الدیه لان حرمته میتاً کحرمته و هو حی(همان، ابواب

دیات الاعضاء، باب ۲۴، ۴، ۲۴۸)

درباره مردی که سر میتی را قطع کرده، از امام سؤال شد، فرمودند: دیه بر عهده‌ی اوست، زیرا حرمت میت همانند حرمت او در حال حیات است»(ابن اثیر، ۶۰۶، ۱، ۲۵۴) گفته شد: حرمت چیزی است که هتک آن جایز نیست).

- «کسر عظم المیت ککسره حیا؛

شکستن استخوان مرده مسلمان همانند شکستن استخوان مسلمان زنده است.»

از این روایات استفاده می‌شود تا زمانی که ضرورت ایجاب نکند قطع اعضای مرده مسلمان جایز نیست. اما اگر قطع اعضای مرده مسلمان به منظور دست‌یابی به هدفی مهم‌تر از حفظ آن صورت گیرد و نجات جان مسلمان یا مسلمانان متوقف بر برداشت عضو از مرده مسلمان و پیوند آن به بیماران در شرف مرگ باشد، در این صورت، مقتضای (قاعده تراحم) جواز، بلکه وجوب آن است. مگر: جواز شکافتن شکم مادر که از دنیا رفت به منظور نجات جان جنین زنده و نیز قطعه قطعه کردن جنین مرده در شکم مادر و خارج ساختن قطعات برای نجات جان مادر در روایات وارد نشده است؟

«سالت ابا الحسن موسی عن المراه تموت وولدها فی بطنها یتحرک قال یشق عن الولد؛ (عاملی،

۱۴۱۴، ۲، ابواب الاحتضار، باب ۴۶، ۱، ۲۴۸).

از امام کاظم(ع) سؤال کردم که زنی می‌میرد و فرزندش در شکم او تکان می‌خورد، فرمود: برای

نجات فرزند، شکم زن شکافته شود.»

علامه حلی(رحمه‌الله) جواز شکافتن شکم مادر برای نجات جان فرزند را به علمای امامیه نسبت داده،

می‌فرمایند:

«لان اتلاف جزء من المیت لابقاء حی مجاز؛ (علامه حلی، بی تا، ۱، ۴۰).

چرا که اتلاف و از بین بردن جزئی از بدن به منظور نجات و حفظ حیات انسانی زنده امری مجاز است.»

این دلیل عمومیت دارد و کلیه موارد قطع اعضای بدن میت، جهت نجات بیماران نیازمند به پیوند، این اعضا را در بر می‌گیرد.

فقهای اهل سنت نیز این حدیث را دارند که: هرگاه زنی بمیرد و پزشکان تشخیص دهند که جنین او زنده است و زنده بیرون آوردن جنین از شکم مادر به نحو یقینی یا ظنی ممکن است، شکافتن شکم مادر را به اتفاق واجب می‌دانند (البواطی، بی تا، ۱۳۴).

تنها حنا بله در این خصوص به دلیل این که زنده بودن جنین قطعی نیست مخالفت کرده‌اند (ابن قدامه، بی تا، ۲، ۴۵۸).

البته با توجه به پیشرفت‌های پزشکی جدید که به وسیله آن به زنده بودن جنین و زنده خارج کردن آن، یقین حاصل می‌شود، دلیل مخالفت حنا بله هم از بین رفته و می‌توان گفت مسئله مورد توافق همگان است.

۱۰- شبیه حرمت آنا نازی

مخالفتان برداشت عضو از بدن میت در صورت مرگ مغزی می‌گویند حکم به مرگ و برداشت عضو از بدن مردگان مغزی به منظور پیوند به بیماران نیازمند مسلمان و نجات جان آنان مستلزم مرگ آنا نازی بوده (مرگ از روی ترحم) و حرام است.

آنا نازی که در فارسی از آن به «قتل از روی ترحم» و «بیمارکشی با ترحم» یاد می‌شود به منظور کوتاه کردن مدت درد و رنج بیمار لاعلاجی که در حال حاضر براساس علم پزشکی هیچ امیدی به شفا و یا بهبودش وجود ندارد، صورت می‌گیرد.

در پاسخ به شبیه فوق باید گفت:

در مورد مرگ مغزی دانسته شده که مرگ انسان منسوب به مرگ مغز است که روح او از بدن جدا می‌شود گرچه ضربان قلب و تنفس متوفای مغزی با کمک دستگاه‌های فنی پزشکی ادامه داشته باشد، لذا در مواردی که مرگ مغزی از راه‌های مختلف به اثبات رسیده و وقوع آن از سوی پزشکان متخصص تأیید

شده باشد، در نگاه عرف متخصصان به این گونه موارد آتانازی گفته نمی‌شود. بلکه نجات انسان زنده توسط اعضاء بدن آدم مرده نشان از تجلی روح انسانیت و ترحم نسبت به آدم زنده می‌باشد که در بارگاه الهی جایگاه ارجمندی دارد (شفیعی، ۱۳۸۹، ۱، ۶۰۵ و ۲، ۴۰۷).

بعضی می‌گویند: انسان مالک اعضاء خود نیست تا آن را به کسی هدیه بدهد یا آن را بفروشد یا جهت انتقال به غیر، وصیت کند زیرا مالک حقیقی خداست. برخی معتقدند از آیاتی نظیر (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ) (آل عمران، ۲۶).

(قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ) (انعام، ۱۲) مالکیت مطلقه، از آن خداست. یا گفته‌اند: خدا انسان را آفرید و تنها اوست که حق تصرف دارد و انسان حق ندارد عضوی از اعضای خویش را به دیگری واگذار کند (محمد نعیم، بی‌تا، ۳۶۴).

در برابر شبهه فوق باید گفت: مالکیت حقیقی خدا منافاتی با مالکیت اعتباری بشر ندارد و انسان به اذن الهی مالک اعضاء خویش را چنانکه در مورد اموال و ثروت‌های زندگی چنین است.

امام هشتم (ع) فرمود: «هو المالك لما ملكهم والقادر على ما اقدرهم عليه؛ (صدوق، ۱۳۹۸، ۳۶۱، ۷). او (پروردگار حکیم) مالکی است که آدمیان را مالک گردانیده است و او (خدا) قادری است که قدرت به آدمیان بخشیده است».

از آیاتی چون:

الف: (قَالَ رَبُّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي)؛ (مائده، ۲۵) که در اینجا ملک، بمعنای اقتدار و استیلاء و مالکیت است و علامه طباطبایی می‌نویسد: «فان لنا بصراً وسمعاً ویداً ورجلاً ومعنی هذا الملك انها فی وجودها قائمه بوجودنا غیر مستقله باستقلالنا ان نتصرف فیها کشف شیئنا وهذا هی الملك الحقیقی» (المیزان، ۱۴۰۲، ۱، ۱۱۹).

چنانکه آیه الله خویی همین نظر را مد نظر داشته است (انسان نسبت به نفس، اعضاء، افعال، و ذمه‌ی خود مالک است از نوع مالکیت ذاتیه اولیه).

ب: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (احزاب، ۶).

مؤمنان بر نفس خود سلطه مالکی دارند و پیامبر نیز بر آنان بلکه این سلطه مالکی نسبت به سلطه مالکی خود آنان اولی تر است. البته قاعده سلطنت نیز مؤید مطلب مورد نظر است که می‌گوید: «الناس مسلطون علی انفسهم و اموالهم» (مجلسی، ۱۳۹۷، ۲، ۲۷۲) این قاعده یک قاعده عقلی نیز است.

البته کلام آسمانی امیرمؤمنان که «انه لیس لأنفسکم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها الا بها؛ برای شما (جسم و جان شما) قیمتی جز جنت نیست پس آن را جز به ازای جنت نفروشید» [نهج البلاغه، حکمت شماره ۴۵۹].

چنانکه فرمود: «ولا تبع آخرتک بدنیاک؛ اعمال اخروی خود را در راستای بدست آوردن مطامع دنیا نفروشید» [نهج البلاغه، نامه ۳۱]؛ «واشقی الناس من باع دینه بدنیا غیره» [غررالحکم] به مسأله مالکیت انسان بر خود و بر اعمال خود گواهی می‌دهد. براین اساس باید گفت هرکس مالک خویشتن و دست-آوردهای آن می‌باشد و می‌تواند در سایه مجوزهای عقلی (عقل سلیم) و شرع (اسلام) با آن معامله یا وصیت کند.

البته در باب مالکیت آدمی راجع به خودش محدودیت‌هایی نیز از سوی پروردگار حکیم منظور شده و از آن جمله است نهی از مسأله ذلیل کردن و از پا درآوردن آدمی نفس خود و او نیز نفی خودکشی و موارد دیگر.

سماعه در روایت موثقه از امام صادق(ع) روایت کرده است، آن حضرت فرمود: «ان الله عزوجل فوض الی المؤمن امورہ کلها، ولم یفوض الیه ان یذل نفسه اما تسمع لقول الله عزوجل (ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین) فالمؤمن ینبغی ان یکون عزیزاً ولا یکون ذلیلاً، یعزه الله بالایمان والاسلام؛ (عاملی، باب ۱۲، از ابواب امر و نهی، ۱۱، ۴۲۴)

خداوند تمام امور مؤمن را به خود او واگذار کرده است و تنها به وی اجازه ذلیل کردن خود را نداده است مگر این آیه شریفه را نشنیده‌ای که «ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین» لذا مؤمن باید عزیز و سربلند و زیر بار ذلت نرود». این روایت همانند آیات دلالت بر واگذاری امور مؤمن به وی و دارابودن حق تصمیم‌گیری و اختیار دارد و مفهوم عرفی آن این است که در این زمینه برای وی حقی وجود دارد، که رعایت آن و جلب رضایت وی معتبر است. روشن است که این عبارت دیگری، از قاعده عقلایی «الناس مسلطون علی اموالهم وانفسهم» است (مجلسی، ۱۳۹۷، ۲، ۲۷۲).

پس اعطای عضو به دیگران از مصادیق آن امور است، لذا اختیار آن به دست اوست و باید در این زمینه از وی اجازه گرفت.

بنابراین مالک حقیقی جهان از جمله وجود انسان، خدا است لکن خود او اجازه مالکیت اعتباری برخی از اعضاء بدن (اعضا غیررئیسه) را برای آدمی منظور داشته است و در این رابطه اعضای بدن آدمی همچون اموال و ثروت اوست و می‌تواند از این راه کسب درآمد کند یا آن‌ها را از طریق وصیت در روزگار پس از مرگ خود، به کسی هدیه کند یا به فروش آنها رضایت دهد.

امام خمینی (رحمه الله) در توضیح المسائل فرموده‌اند: «اگر عضو بدن میت پس از پیوند آن به بدن انسانی دیگر، حیات پیدا کند از عضویت پیکر میت خارج می‌گردد و به عضویت اندام آدم زنده در می‌آید و دیگر در شمار اجناس نجس و میته نیست بلکه اگر عضو حیوان نجس العین نیز به بدن آدمی پیوند شود و زنده به زندگی انسان شود از عضویت حیوان خارج و به عضویت انسان در می‌آید».

چنانکه در منهج الصالحین آیت الله العظمی خویی آمده است: «می‌توان در عمل پیوند از اعضای حیوان نجس العین استفاده کرد، چرا که چنین عضوی به محض اتصال و حلول روح در آن پاک می‌شود». [ابو القاسم خویی، ۱۴۱۷، مسأله ۴۲۷/۱۴۲] و در برابر شبهه‌ی نفی اضرار به نفس در دیدگاه عقل باید گفت در نظر خردمندان از اضرار به نفس در صورتی که غرض عقلانی مهمی را تأمین کند از نظر عقل اشکالی ندارد لذا مرحوم آیت الله العظمی خویی نیز تصریح فرموده‌اند: «فان العقل لا یری محذورا فی اضرار الانسان... بنفسه بان یتحمل ما یضر به بدنه فیما اذا کان له غرض عقلایی» (همان، ۵۴۸).

بنابراین از نظر شرعی ضررهای که منجر به هلاک و مرگ می‌شود، ضررهای قابل توجه و آنچه در تحملش غرض عقلایی نباشد قطعاً حرام است اما حرمت شرعی اضرار به نفس با غرض عقلایی، که منجر به مرگ و یا حقارت فرد نشود، ثابت نیست.

به عبارت دیگر هرگاه ضرر خطیر باشد و در تحمل آن، غرض عقلایی در کار نباشد عقل بر لزوم اجتناب از آن و قبیح بودن تحمل آن حکم می‌کند. بنابراین هر ضرری حرام نخواهد بود و لذا مرحوم آیت الله خویی معتقدند که به جز در مورد تهلکه و میغوض بودن امری در شرع مقدس نظیر قطع اعضاء در سایر موارد، حرمت اضرار به نفس ثابت نیست و لذا عقل، هنگامی که تحمل ضرر به خاطر غرض عقلایی باشد، اضرار به نفس را جایز می‌داند (همان، ۵۴۸).

۱۱- نتیجه‌گیری

با توجه به دیدگاه قرآن که «من احياءها فکانما احيى الناس جميعاً» وصیت به اهداء اعضای بدن یا فروش آن در صورت مرگ مغزی تا نیازمندان ادامه حیات دهند بدست می‌آید که اعضاء بدن انسان واقعاً از آن خود آدمی است و اگر هم وصیت نکرد اولیاء او می‌توانند اجازه دهند و اگر اولیاء در کار نبودند ولی فقیه جامعه یعنی حاکم شرع می‌تواند اجازه دهد تا از اعضاء بدن میت استفاده شده و جان انسانی که به خطر افتاده است را حفظ نمایند و آدمی راجع به استفاده بهینه از آن‌ها در روزگار پس از مرگ می‌تواند وصیت کند همچنین با توجه به احادیث مختلفی که در دست است که جواز تصرف در بدن میت را اعلام می‌دارند بدست می‌آید که وصیت میت در باب استفاده از اعضای بدنش پس از مرگ بلا اشکال است البته نظر مخالفان چه در باب عدم جواز استفاده از اعضای بدن میت و چه در باب عدم جواز وصیت را پاسخ دادیم و کذلک شبهات مختلف مربوطه را، بنابراین انسان مالک اعضاء بدن خود است و می‌تواند آنها را در حال زندگی نیز جز در مواردی که ادامه زندگی را به خطر می‌افکند (موارد اجراء رئیسه بدن) بفروشد یا اهداء کند بویژه از طریق وصیت خود در روزگار پس از مرگ خود و ثروتی که از این راه حاصل می‌آید از آن میت است و اگر پس از مرگ او به فروش رود و پولی بدست آید اموال شخصی میت است و طبق وصیت عمل می‌شود.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن قدامه، بی‌تا، المقتنی.
۳. ابن‌الاثیر، ۶۰۶، النهایه، ۵۴۴ - ۶۰۶ هـ مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان - قم.
۴. احمد شرف‌الدین، ۱۴۰۳، الاحکام الشرعیه للأعمال الطیبه.
۵. بروجردی، مرتضی، بی‌تا، مستند العروه الوثقی، کتاب زکات.
۶. جعی عاملی، بی‌تا، الروضه البهیة فی شرح المعه الدمشقیه.
۷. حرّ عاملی، ۱۱۰۴، وسائل الشیعه، مؤسسه آل‌البیت، قم، چاپ دوم.
۸. حسینی بحرانی، سید هاشم، ۱۱۰۷، البرهان فی تفسیر القرآن.
۹. خراسانی، ۱۳۲۹، کفایه، قم.

۱۰. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۷، مصباح الاصول، کتابفروشی داوری.
۱۱. رمضان البواطی، محمد سعید، بی تا، قضايا فقهيه معاصره.
۱۲. روحانی، آیت الله سید محمد صادق، ۱۴۱۴، مسایل المستحدثه، دارالکتاب، قم، چاپ چهارم.
۱۳. روحانی، محمد، بی تا، استفتانات آیه الله العظمی سید علی خامنه‌ای.
۱۴. زمخسری، جار الله محمود بن عمر، ۵۲۸، تفسیر کشاف، دار الکتب العربی، بیروت.
۱۵. سلطان علیان، حمید، بی تا، مجله علمی پزشکی قانونی، سال دوم.
۱۶. سنجلی، محمد برهان الدین، بی تا، حکم الشرعیه الاسلامیه فی زرع الاعضاء الانسانیه، شماره ۲.
۱۷. سیستانی، سید علی، بی تا، منهاج الصالحین.
۱۸. شرف الدین، بی تا، الرویه الاسلامیه مع الممارسات الطیبه، بی جا.
۱۹. شفیعی مازندرانی، سید محمد، ۱۳۸۹، تزکیه نفس، مجلدات اول و دوم، نشر دفتر فرهنگ اسلامی، تهران.
۲۰. شیخ صدوق، ۱۳۹۸، التوحید، جامعه مدرسین، قم.
۲۱. شیخ طبرسی، ۱۴۱۸، تفسیر جوامع الجامع، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۲۲. شیخ طوسی، ۱۳۶۵، تهذیب الاحکام، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
۲۳. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۰۲، تفسیر المیزان، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
۲۴. طباطبایی، سید علی، بی تا، ریاض المسائل.
۲۵. علامه حلی، بی تا، تذکره الفقهاء، بی جا.
۲۶. علامه طبرسی، ۵۴۸، مجمع البیان، بی جا.
۲۷. قزوینی، علی آزاد، بی تا، المسائل المستحدثه، بی جا.
۲۸. کلینی رازی، محمدبن یعقوب، ۱۳۸۸، کافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم.
۲۹. مؤمن قمی، محمد، بی تا، کلمات سدیده.
۳۰. مجلسی، محمد باقر، ۱۳۹۷، بحار الانوار، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم.
۳۱. محسنی، محمد آصف، بی تا، الفقه والمسائل الطیبه.
۳۲. محقق حائری، بی تا، تقریرات النکاح، بی جا.
۳۳. مرکز تحقیقات قوه قضائیه، بی تا، اطلاع رسانی دیدگاه‌های فقهی.
۳۴. مرکز تحقیقات قوه قضائیه، بی تا، دیدگاه‌های فقهی.
۳۵. مغنیه، محمد جواد، بی تا، الفقه علی مذاهب الخمسه.
۳۶. موسوی خمینی، سید روح‌الله، بی تا، تحریر الوسیله، مؤسسه دارالعلم، قم.

۳۷. نعیم یاسین، محمد، بی‌تا، مجله الحقوق.

۳۸. نهج البلاغه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی